

مرک شاعر

«مرک شاعر» مرثیه ایست که لرما توف شاعر بزرگ روس پس از فوت آلکساندر پوشکین که بزرگترین شاعر نو پسند روس شمرده می شود، سروده است. آلکساندر پوشکین در ۲۹ ژانویه ۱۸۳۷ پس از یک جنگ تن تن (دوئل) با ژرژدانتس درگذشت. نامبرده یکی از مهاجرین فرانسوی بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه بروسیه گریخته و در دربار تزار بسبب مخالفت شدید با افکار متمدنی و آزاد بخواهی قریب و منزلت پیدا کرده بود. در دربار تزار پوشکین دشمنان بسیار داشت و بدخواهان او که در رأس آنها وزیر فرهنگ وقت قرار داشت (و حتی امپراطور هم از این گروه برکنار نبود) با وجودیکه مکرر باعث تبعید او شده بودند، هیچوقت از هجاهای تندشاعر در امان نبودند و از این جهت در پیرامون شاعر و زندگی خانوادگی او محیط خفه کننده بهتان و نمایی و تفتین و تحریک ایجاد کردند که بالاخره منسجر بدوئل بسا دانتس و قتل بزرگترین نابغه روس شد.

«مرک شاعر» لرما توف به تمام این مطالب بزبان شاعرانه اشاره کرده و در ضمن نفرت و انزجار خود را از کسان و اوضاع و احوالی که باعث نابودی بزرگترین افتخار ملت روس شده، ابراز داشته است. انتشار این منظومه باعث تبعید لرما توف به قفقاز گشت.

لرما توف

منظوم کننده - مجید فیاض

بیای شاه عادل باش، عادل
 بده کیفر باین نامرد قسائل
 قضاوت کن ز روی عدل و انصاف
 که بعد از مرگ تو اعقاب و اخلاف
 طریق پادشاهی را بدانند

که عادل مردمان هرگز نمیزند
 که تا آیندگان عبرت بگیرند
 بگو تا انتقام از وی ستانند
 طریق پادشاهی را بدانند

شاعر هلاک شد! سر با افتخار او
 آری، چو پای بندشرف بود آبرو،
 با سینه شکافته ای بر زمین فتاد
 دیگر بننگ و خفت بیپوده تن نداد.
 بار دگر مقابل اشراف آن دیار
 تنها قیام کرد پی کسب و افتخار.
 او کشته شد، کنون ز چه شیون بپا کنید؟
 زین قطره های اشک پس از مرگ او چه سود؟
 يك مشت لفظ پوچ نثارش چرا کنید؟
 آخر مگر مسبب نابودیش که بود؟

غیر از شما که خرمن ذوقش بیاد داد،
 با بغض و کینه پایه نابودیش نهاد؟
 آیا شما نه از پی تفریح میزدید
 دامن بر آتشی که ز مردم نهفته بود؟
 شادی کنید! شاعر آزاده شد شهید،
 دست اجل چو غنچه اش از گلبنی ربود.
 روحش چو تاب رنج کشیدن دگر نداشت
 بگریخت هم چو مرغ و جهان زیر پر گذاشت.

قاتل بدون دغدغه از راه سر رسید
 با جرأت و جسارت دزدان نیمه شب
 قلب تپتی ز عشق وی آسوده میطپید،
 در دست او طمانچه نلر زیند ازین سبب.
 چون در دلش ز رحم و شفقت اثر نبود،
 زان کار شوم و عاقبتش با خیر نبود.

جای تمجب است که دست قضا فکند
 او را، چو بس فراری دیگر، بیوم ما.
 او، مست جام چهل و تکبیر، بنیشخند
 کوچک شمردهش روز بان و رسوم ما.
 آگه نبود، آندم خونین، چه میکند
 این تیر را نشانه بقلب که می کند؟

شاعر ز زخم مهلاک آن تیر شد هلاک،
 دیگر جهان شهر و سخن بی فروغ شد،
 میآورد بیاد من این مرک سوزناک
 خواننده ای که طعمه رشک دروغ شد.
 چون او بدست ظالمی از پا فتاده بود،
 شاعر زبان بوصف صفاتش گشاده بود.

آخر چرا ز عالم بگرنگی و صفا،
 در این جهان پر حسد و کینه پانهاد؟
 بهر چه بست دل بر رفیقان بی وفا؟
 با این گروه مفتریان از چه دست داد؟
 آیا برای سینه سوزان خویش بود،
 یا از پی رهائی خلقی پریش بود؟

برداشتند تاج نخستین ز فرق او
 اکلیل دیگری بنهادند بر سرش،
 این تاج را بظواهر، اگر بود رنگ و رو،
 اما چه خارها که نهان بد به پیکرش.
 و آن خارها نهفته بقلبش فرو شدند
 تا عاقبت وسیله فقدان او شدند.
 از یادهای مردم ابله دلش شکست،
 عمرش بتلخکامی و حرمان تمام شد.
 عمری شکسته دل بد ازین مردمان پست
 تا آنکه کشته از عطش انتقام شد.

هر لحظه‌ای ز زندگی شاعر جوان
آلوده شد بیاوه و نیرنگ ناکسان.

لیکن شما گروه حریصان کینه توز
آری، شما که در همه حالت چه شب چه روز
کزدودمان پستی و خبث و دنا تبید
سر مست ییاوه گوئی و ظلم و جنایتید
ای دشمنان ملت آزادی و نبوغ،
ای نسل کینه توزی و بدخواهی و دروغ،
ای منبع فساد و دغلبازی و ریا
قانون و زورا گر چه بود حامی شما
هر چند زیر شپهر قانون نشسته‌اید
لیکن ز انتقام الهی نرسیده‌اید.
امروز اگر بکام شما گشت روزگار
پیوسته روزگار نماند بدین قرار.
چون پایه‌های عدل حقیقی نهاده شد،
فردا که داد گاه الهی گشاده شد،
با سیم و زر نمیشود اورا فریب داد
در محضرش بیاوه نشاید زبان گشاد.
گر دست انتقام بر آرد ز آستین
با دشمنان خلق مدارا نمیکند
سرخ ارشود ز خون کثیف شما زمین،
چهران خون شاعر ما را نمی کند.

پیشگاه علم انسانی مطالعات فرهنگی

مركز جامع علوم انسانی

اگر اعضای ارشد خانواده - فعال و عاقل و تحصیل کرده باشند بهترین و نخستین مدرسه اطفال همان اطافی است که پدر و مادر در آن مشغول کار و صحبت هستند و بمطالعه کتب می پردازند زیرا اطفال برفتار و کردار بزرگترهای خود علاقه و توجه شدیدی دارند .

پیسارف

آموزش و پرورش از کودکی آغاز و تا پایان زندگی ادامه دارد .
افلاطون